

پوتین در آخر خط

گفت‌وگو با بوریس کاگاریستکی



واکنش عمومی در روسیه به تهاجم به اوکراین با سرکوب سریع اعتراضات ضدجنگ خاموش شد. اما پیشرفت کند جنگ به سلسله‌ای از سایر بحران‌ها دامن می‌زند و باند متنفذ ولادیمیر پوتین را هرچه منزوی‌تر می‌کند.

در حالی که حمله‌ی روسیه به اوکراین به پنجمین ماه خود می‌رسد، جنگ با خطر از دست دادن توجه عمومی بین‌المللی مواجه است و - حداقل در اروپا - به افزایش قیمت مواد غذایی و گاز، مارپیچ تورمی، و تابستانی دیگر با رکوردشکنی دما جای سپرده است. مانند تمامی جنگ‌ها از افغانستان تا یمن، هرچه بیشتر طول بکشد، عادی‌تر و پذیرفته‌تر می‌شود. با این حال، برای مردم اوکراین، تهاجم یک واقعیت گریزناپذیر است، زیرا نیروهای روسی در شرق کشور پیشتر می‌روند و تلفات غیرنظامیان افزایش می‌یابد.

در مقابل، اخبار روسیه از آغاز تهاجم به طرز محسوسی بی‌سروصداتر شده است. گزارش‌های اولیه از تظاهرات ضد جنگ، تظاهرات جنگ‌طلبانه‌ی طرفداران دولت و تعطیلی شعبه‌های مک‌دونالد از عناوین خبری ناپدید شده‌اند. حمایت از جنگ ممکن است خاموش شود، اما نشانه‌های چندانی از مخالفت عمومی در ماه‌های اخیر پدیدار نشده است. آیا روس‌ها تسلیم سرنوشت خود شده‌اند؟ لورن بالهون، دبیر ژاکوبین با بوریس کاگاریتسکی، جامعه‌شناس ساکن مسکو و میزبان برنامه‌ی گفت‌وگوی پرتلفدار یوتیوب روسی *رابکور*، گفت‌وگو کرد تا درباره‌ی تأثیر جنگ و میزان تسلط ولادیمیر پوتین بر قدرت بیشتر بدانند.

در آغاز تهاجم به اوکراین، گزارش‌های زیادی از تظاهرات ضد جنگ در سرتاسر روسیه منتشر شد. به نظر می‌رسد از آن زمان اوضاع آرام شده است و رسانه‌های بیشتری مدعی می‌شوند که اکثر روس‌ها مدافع پوتین هستند. شما در مسکو زندگی می‌کنید - وضعیت آن‌جا چگونه است؟

در ابتدا اعتراضات بسیار زیادی وجود داشت، اما به روشی بسیار وحشیانه سرکوب شدند. حداقل به‌ظاهر، این جنبش از نظر مادی سرکوب شد. تقریباً هر روز مردم به

زندان می‌روند - به عنوان مثال، الکسی گارینوف به دلیل صدور بیانیه‌ی ضدجنگ در جلسه‌ی شورای شهرداری کراسنوسلسکی در مسکو به هفت سال زندان محکوم شد. این راهی برای ارباب مردم است و تا حدی جواب می‌دهد. از زمان آغاز به‌اصطلاح «عملیات ویژه» دست‌کم چهار میلیون نفر کشور را ترک کرده‌اند. اوکراین گزارش داد که حدود هفت تا هشت میلیون نفر کشور را ترک کردند، اما حدود نیمی از آنها تاکنون بازگشته‌اند. از این نظر، تعداد افرادی که از روسیه مهاجرت کرده‌اند با تعداد افرادی که از اوکراین فرار کرده‌اند تقریباً برابر است. با توجه به اینکه کسی در این‌جا بمباران نمی‌شود، این مهاجرت تصویری از نگرش عمومی به شما ارائه می‌دهد.

بنابراین، فکر نمی‌کنید که اکثریت مردم حامی جنگ هستند؟

این جالب‌ترین مسأله‌ی جامعه‌شناختی و سیاسی است: مردم روسیه نه موافق جنگ‌اند و نه مخالف آن. آنها به جنگ واکنشی نشان نمی‌دهند.

البته نظرسنجی‌هایی نیز رسانه‌های طرفدار کرملین منتشر کرده‌اند که منابع غربی و برخی منابع هوادار اوکراینی‌ها با شور و شوق از آن نقل می‌کنند و می‌کوشند ثابت کنند که همه‌ی روس‌ها از پوتین حمایت می‌کنند و فاشیست‌اند. اما این ربطی به واقعیت ندارد. در مقام جامعه‌شناس، می‌توانم تأیید کنم که، از آغاز جنگ، تعداد افرادی که موافقت می‌کنند به نظرسنجی‌ها پاسخ دهند به سطحی کاهش یافته که اصلاً معرف جامعه نیست. قبل از جنگ زیر ۳۰ درصد بود که اصلاً کفاف نمی‌داد. اکنون، زمانی که ۱۰ درصد موافق پاسخ دادن باشند، موفقیت بزرگی محسوب می‌شود. الان معمولاً ۵ تا ۷ درصد در نظرسنجی‌ها مشارکت می‌کنند.

از این ۵ درصد، حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد از جنگ حمایت می‌کنند. دو تفسیر از این داده‌ها وجود دارد. یکی از آنها که اکثراً در اپوزیسیون لیبرال به اشتراک گذاشته می‌شود، این است که مردم صرفاً از پاسخ دادن می‌ترسند. فکر می‌کنم که قضیه دقیقاً این نیست. در میان آن ۹۵ درصدی که از پاسخ دادن امتناع می‌کنند، ممکن است بسیاری باشند که مخالف جنگ‌اند اما جرات نمی‌کنند آن را بیان کنند. با این حال، گمان من - که البته نمی‌توانم آن را اثبات کنم - این است که اکثر مردم اصلاً نظری ندارند.

اصلاً نظری ندارند؟

ممکن است شوکه شده باشید اما، تا همین اواخر، بیشتر روس‌ها نمی‌دانستند که جنگی در اوکراین درگرفته. در تلویزیون از اصطلاح «عملیات ویژه» استفاده می‌شود. دال بر این که نیروهای خاصی در جایی درگیر نوعی اقدام محدود هستند. این اصطلاح اصلاً دشمنی‌های واقعی و تانک‌ها و توپخانه‌ها و جز آن را تداعی نمی‌کند و تلفات غیرنظامی اوکراینی را گزارش نمی‌کنند.

این امر مرا به نکته‌ی دوم می‌رساند: بیشتر مردم نه برنامه‌های سیاسی تلویزیون را تماشا می‌کنند و نه برنامه‌ی رسانه‌های مخالف را در اینترنت. آنها اصلاً علاقه به هیچ نوع سیاستی ندارند. مجموع دیدگاه‌های سیاسی - از جمله وفاداران به حکومت و مخالفان، خواه چپ باشند یا فاشیست، لیبرال باشند یا محافظه کار - شاید ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت و احتمالاً کمتر از ۱۰ درصد مردم را تشکیل می‌دهند. بقیه‌ی مردم کاملاً غیر سیاسی هستند.

از یک سو، این مزیت بزرگی برای رژیم است، اما در عین حال بزرگترین مشکل رژیم هم است. هیچ کس علیه دولت کاری نمی‌کند، اما کسی هم به نفع آن حرکت نمی‌کند. به همین دلیل است که کارزار واکسیناسیون کرونا شکست خورد و از این روست که پوتین نمی‌تواند بسیج عمومی اعلام کند. ولودیمیر زلنسکی دیروز اعلام کرد که می‌خواهد یک میلیون نفر را بسیج کند. روسیه نمی‌تواند دویست هزار نفر را بسیج کند زیرا همه فرار می‌کنند.

چندین رسانه‌ی مستقل از زمان شروع جنگ تعطیل شده‌اند و اکنون دادستان دولتی درصدد ممنوع کردن اتحادیه‌ی روزنامه‌نگاران و کارگران رسانه‌ها است. آیا از سپهر عمومی چیزی در روسیه باقی مانده تا اصلاً گفت‌وگو در آن امکان‌پذیر باشد؟

به طور کامل تعطیل نشده است. آنها تمام تلاش خود را می‌کنند، اما به سادگی شکست می‌خورند. خوبی این کشور این است که همه چیز شکست می‌خورد، فرقی نمی‌کند چه باشد. از همین روست که ما به شوخی می‌گوییم که فاشیسم هرگز نمی‌تواند در روسیه عملی شود - زیرا هیچ چیز در این‌جا عملی نمی‌شود.

کانال یوتیوب ما، ریکور، حدود نود هزار مشترک دارد و تقریباً روزانه پخش می‌شود. اما [یکی دیگر از کانال‌های چپ‌گرای یوتیوب] وستنیک بوری، برای مثال، حدود دویست هزار مشترک دارد - بگذریم از پروژه‌های رسانه‌های لیبرال. کانال‌های تلگرام نیز بسیار طرفدارند، من بسیاری از اطلاعاتم را از آن‌جا به دست می‌آورم و بحث‌ها در آنجا اتفاق می‌افتد.

برخی از افرادی که ویدیو می‌سازند مهاجرت کردند، و درست است هنوز در عمل مشکلاتی برای ما وجود دارد. به‌عنوان مثال به من برجسب «عامل بیگانه» می‌زنند، بنابراین وقتی برای عموم صحبت می‌کنم، مجبور می‌شوم جملات احمقانه‌ی تکراری در مورد عامل بیگانه بگویم یا جریمه‌ای بپردازم. اما مردم همچنان به مقامات می‌خندند، که این یکی دیگر از خوبی‌های روسیه است. مردم را به زندان می‌اندازند، دستگیر می‌کنند و جریمه می‌کنند، اما مردم کماکان به آنها می‌خندند.

جالب است که ببینیم دولت با ایگور استرلکوف، یکی از چهره‌های اصلی سال ۲۰۱۴ در دونتسک و طرفدار امپریالیسم و نظامی‌گری بسیار تهاجمی روسیه، چه می‌کند. او اهداف «عملیات ویژه» را به اشتراک می‌گذارد، اما به سرسخت‌ترین منتقد دولت تبدیل شده است، به همین دلیل است که نظرات او اغلب در رسانه‌های اوکراین باز نشر می‌شود. اگر او را دستگیر کنند، دقیقاً در میان بخشی از جامعه که از جنگ حمایت می‌کنند، خشم زیادی ایجاد می‌شود.

شما در زمان [لئونید] برژنف به دلیل انتشار نشریات زیرزمینی و سپس در زمان پوتین به دلیل شرکت در تظاهرات غیرقانونی دستگیر شدید. به نظرتان امروز سرکوب بیشتر از حدی است که در اتحاد شوروی بود؟

مقایسه‌اش دشوار است، زیرا برخی از جنبه‌ها بدتر و برخی دیگر بهتر هستند. از این نظر که افراد را به خاطر جرایم جزئی دستگیر می‌کنند که در زمان برژنف اصلاً به آن توجه نمی‌شود، قطعاً بدتر است. اتحاد جماهیر شوروی وضعیت باثبات داشت. دوست نداشتند کسی آن را تضعیف کند. از سوی دیگر، خشن بودن بیش از حد نیز نتیجه‌ی معکوس داشت، بنابراین سرکوب عادی بود اما نه خیلی شدید.

در حال حاضر، تعداد زندانیان سیاسی از دوران برژنف بیشتر است. همچنین، اکنون مردم جریمه باید بپردازند که زمان شوروی این رویه نبود. جریمه یک روش کاملاً سرمایه‌دارانه برای مجازات مخالفان است. اما یک چیز که اکنون قطعاً بهتر است این است که ما اینترنت داریم که ظرفیتی هزار برابر بیشتر از سامیزدات آنشیریات زیرزمینی در شوروی] به ما می‌دهد.

اگر اکثر روس‌ها موضعی در قبال جنگ نمی‌گیرند، چه نوع نگرانی‌هایی دارند؟ قطعاً نگران تأثیر تحریم‌های اقتصادی هستند؟

وضعیت اقتصادی رو به وخامت است و ما از اواخر اوت یا سپتامبر به طور جدی این وخامت را حس خواهیم کرد. این روندی تدریجی است. یک شرکت تعطیل می‌شود، مردم باید به دنبال شغل جدید باشند، سپس دیگری تعطیل می‌شود و به همین ترتیب. برخی اجناس ناپدید می‌شوند، اما نه همه‌ی اجناس.

همانطور که گفتم، اکثر روس‌ها غیرسیاسی هستند. آنها دل‌مشغول کار، خانواده، نزدیک‌ترین دوستان و شاید خانه و حیوانات خانگی خود هستند. روس‌ها خیلی مذهبی هم نیستند، اگرچه کلیسا به عنوان یک نهاد سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند. آنچه مهم است این است که زندگی خانوادگی شما دست‌نخورده باشد، آن‌گاه می‌توانید بقیه‌ی چیزها را تحمل کنید.

مشکل اینجاست که این وضع تا ابد ادامه نخواهد داشت. جنگ بر خانواده، کار و حتی حیوانات خانگی شما تأثیر می‌گذارد. و وقتی شروع به تأثیرگذاری بر زندگی خصوصی افراد کند، اوضاع می‌تواند بلافاصله تغییر کند. من فکر می‌کنم زمانی که دولت کاری انجام دهد که زندگی خانواده‌ها را تحت تأثیر قرار دهد، مقاومت می‌تواند خیلی سریع شروع به افزایش کند. به همین دلیل است که دولت آشکارا اعلام جنگ نکرده است.

بحث‌های زیادی در این مورد می‌شود که آیا تحریم‌ها ابزاری مؤثر برای کند کردن ماشین جنگی روسیه و ایجاد مشکلات برای پوتین در داخل هستند یا خیر. به نظر می‌رسد که شما می‌گویید تحریم‌ها مؤثرند.

خب، تحریم داریم تا تحریم. برخی از آن‌ها به نفع پوتین است، مانند ابتکاراتی برای «لغو» برگزاری مراسم فرهنگی روسیه و مانند آن زیرا این انزوا دقیقاً ایدئولوژی رژیم است و افزایش آن تنها می‌تواند به نفع آنها باشد.

تحریم‌های اقتصادی مثل تحریم گاز چطور؟

تاکنون مؤثرترین ابزار خروج شرکت‌های خارجی از روسیه بوده است، زیرا این امر منجر به مشکلات دیگری، به‌ویژه تحریم کالاهای خاص مانند لوازم یدکی می‌شود. به عنوان مثال، صنعت خودرویی روسیه متوقف شده است. دیگر چیزی تولید نمی‌کند، زیرا به قطعات آلمانی، ژاپنی و کره‌ای جنوبی بسیار وابسته است. مجتمع نظامی-صنعتی نیز به علت کمبود قطعات یدکی وضعیت بدی دارد. در هوانوردی نیز همین امر صادق است: بسیاری از شرکت‌های داخلی در حال حاضر ورشکسته شده‌اند و اکنون دارن لقمه شرکت‌های حمل‌ونقل بزرگ‌تری مانند آئروفلوت و اس ۷ می‌شوند.

به نظر تان اقتصاد روسیه تا کی می‌تواند دوام بیاورد؟

بسته به این که از چه صنعتی حرف می‌زنیم می‌تواند دو یا شاید سه ماه دیگر دوام یابد. اما نکته‌ی مهم این است که حضراتی که واقعاً مالک همه‌چیزند شروع به ضرر دیدن می‌کنند. صنعت یا مردم اصلاً عین خیال حضرات نیست، همه‌شان به فکر سودند. برخی بخش‌های بورژوازی به‌طور فزاینده‌ای از آنچه رخ می‌دهد ناراضی‌اند و واقعاً علاقه‌مند به نوعی مصالحه برای صلح هستند. مشکل این است که آنها صدای سیاسی پرقدرتی ندارند، چون تصمیمات را یک تیم بسیار محدود از اطرافیان پوتین می‌گیرند. حتی همه‌ی الیگارش‌ها به او دسترسی ندارند.

من این را «تمرکز غیرمنطقی قدرت» می‌نامم. این مدت زمانی طولانی است که ادامه داشته و تاندازه‌های ناشی از ناکارآمدی دولت است. بوروکراسی محلی به قدری ناکارآمد و فاسد است که برای انجام هر کاری باید بر اختیارات مرکز افزود. این مرکز به بوروکرات‌های محلی اعتماد ندارد، به این دلیل که به‌طور سیستماتیک مرکز را تضعیف می‌کنند. این یک فرایند خودتداوم‌بخش است که کاملاً غیرعقلانی شده و دست دوره‌ی شوروی را از پشت بسته.

اگر، همان طور که می‌گویید، نارضایتی بورژوازی از جنگ فزونی می‌گیرد، آیا این امر به ایجاد شکاف در الیت روسیه یا خود دولت می‌انجامد؟

پوتین یگانه تصمیم‌گیرنده است، اگرچه این روزها به شدت منزوی شده است. اطراف پوتین گروه کوچکی است که حتی درون الیت نیز به شدت منزوی‌اند. به نظر نمی‌رسد که ارتش دل خوشی از قضایا داشته باشد. احتمالاً در ارتش اختلاف‌هایی وجود دارد، ما نمی‌دانیم، اما نشانه‌هایی از شکاف‌های بزرگ وجود دارد.

آنچه کماکان پای پوتین ایستاده است عمدتاً نیروی پلیس و گروهی از ممتازترین الیگارش‌ها هستند. این گروه بسیار کوچکی در طبقه‌ی سرمایه‌دار است، و به همین دلیل است که فکر نمی‌کنم خیلی طولانی دوام بیاورند، چون با منطق درازمدت جامعه‌ی سرمایه‌داری در تناقض‌اند. شما، حداقل درون طبقه‌ی حاکم، برای اداره‌ی کشور به پایگاه وسیع‌تری نیاز دارید.

دلیل فلج شدن دولت در چهار ماه اخیر همین است. این گروه بسیار محدود، که دیگر حتی الیت را نیز نمایندگی نمی‌کنند، در مورد هیچ ابتکاری نتوانسته‌اند اجماع ایجاد کنند و تصمیمی بگیرند.

برنامه‌شان چیست؟ آیا هدف، حل و فصل نهایی و ادغام مجدد با غرب از موضعی قدرتمندانه‌تر است یا شاهد آغاز چرخش درازمدت به سمت آسیا هستیم؟

مسئله دقیقاً این است: هیچ برنامه‌ای وجود ندارد. آنها می‌دانند که اشتباه وحشتناکی مرتکب شده‌اند که می‌تواند هلاک‌شان کند، و مسئله همین است. توی کت پوتین و تیمش نمی‌رود که اشتباهی رخ داده باشد. دولت هرگز به طور علنی یا حتی غیررسمی به اشتباه خود اعتراف نمی‌کند، اما بدون اذعان به اشتباه نمی‌توانید جلو بروید. هیچ استراتژی‌ای را نمی‌توان به پیش برد.

در تحلیل‌های غربی فرض می‌شود که ما با افراد منطقی که انتخاب‌های منطقی انجام می‌دهند، یا حداقل با افرادی که انتخاب می‌کنند، سروکار داریم. اما انتخابی در کار نیست، هیچ‌کس انتخاب نمی‌کند! حتی اگر پیشنهادی وجود داشته باشد، هیچ

پیشنهادی عملی نیست، زیرا هیچ کدام از پیشنهادها از سوی شماری کافی از الیت قابل پذیرش نیست.

اگر برنامه‌ای وجود ندارد، چه چیزی پوتین را واداشت تا پس از هشت سال بن‌بست در دونباس، از روبیکون عبور و به اوکراین حمله کند؟

این یکی دیگر از اشتباهات رایج، اما قابل درک در تحلیل‌های غربی است: تصور می‌کنند جنگ ریشه در ژئوپلیتیک دارد. به گمان من، سیاست بین‌الملل نقشی بسیار فرعی در این تصمیم ایفا کرد، اگر اصلاً نقشی ایفا کرده باشد پیش شرط این تصمیم عمدتاً شرایط داخلی روسیه بود، که توضیح می‌دهد که چرا این‌طور ناگهانی اتفاق افتاد و به این شدت شکست خورد. از قبل مهبیای این جنگ نبودند، دیپلماسی پشت آن نبود، چون بر سر سیاست خارجی نبود، بلکه به دلیل سیاست داخلی بود.

در طول به اصطلاح «کساد بزرگ» ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، اقتصاد روسیه سریع‌تر از همه‌ی دیگر اقتصادهای توسعه‌یافته منقبض شد. روسیه کاملاً به نفت و گاز وابسته بود. زمانی که اقتصاد جهانی دچار رکود شد، تقاضا برای نفت و گاز نیز سقوط کرد و این به فروپاشی اقتصادی روسیه منجر شد.

با این حال، تا سال ۲۰۱۱ یکی از سریع‌ترین بهبودی‌ها را داشت. زمانی که فدرال رزرو برنامه‌ی تسهیل کمی خود را آغاز کرد، سطوح بالای سوداگری مالی در بازار نفت، پول را بر سر شرکت‌های روسی و الیت این کشور سرازیر کرد و به بحران کلاسیک اضافه‌انباشت منجر شد. آنها پول زیادی داشتند، اما جایی برای سرمایه‌گذاری نداشتند. این تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌شد که ساختار اقتصاد روسیه را تغییر دهید، که به معنای تغییر ساختار اجتماعی روسیه نیز می‌شود و این چیزی است که با دولت و الیتی تا این حد محافظه‌کار شدنی نیست.

این امر به تضادهای داخلی دامن زد، زیرا همه دیدند که شکاف بین فقیر و غنی حتی در مقایسه با دوره‌ی قبل بسیار سریع در حال افزایش است. همچنین برسر نحوه‌ی تقسیم این پول بین گروه‌های مختلف درون الیت نیز شکاف‌هایی پدید آورد. نتیجه عبارت بود از پروژه‌های بزرگ زیرساختی، مانند پل کریمه، گران‌ترین پل تاریخ.

در این وضعیت، گسترش نظامی راه دیگری برای استفاده از پول مازاد است. ساخت‌افزارهای نظامی زیادی می‌سازید که باید به نحوی از آنها استفاده کنید، بنابراین به سوریه می‌روید. اساساً شما فقط برای سوخت رساندن به اقتصاد خود پول می‌سوزانید. این توسعه‌طلبی سپس با جنبه‌ی سومی همراه شد، یعنی این که پوتین به شدت بیمار است.

از نظر جسمی بیمار است؟

او سرطان و بیماری‌های دیگری دارد. البته این‌ها شایعه است، اما همگان از آن می‌گویند. حتی اگر بیمار نبود، برای همیشه زنده نخواهد ماند - او تاکنون بیش از بیست سال است که در قدرت بوده است. و وقتی به نقطه‌ای می‌رسید که باید تصمیم بگیرید حاکم بعدی چه کسی باشد، باید برسید: چگونه می‌خواهید انتقال را مدیریت کنید؟

پوتین بارها وعده کرد که روند انتقال را آغاز کند، اما هرگز به این کار دست نزد، زیرا وقتی جانشینی را معرفی کند، دیگر کنترلی بر اوضاع نخواهد داشت. طرح اولیه‌ی تغییر قانون اساسی در سال ۲۰۲۰ که خود پوتین تصویب کرد، در مورد سازماندهی دوره‌ی انتقال به گونه‌ای بود که پوتین مانند ایران به‌نوعی آیت‌الله‌العظمی بدل می‌شود. سپس ناگهان در همان روزی که دوما قصد داشت به این اصلاحیه رای دهد، والتینا ترشکووا [نماینده‌ی طرفدار پوتین در دوما] ناگهان خواستار طولانی شدن دوره‌ی ریاست جمهوری پوتین شد و البته همه در عرض بیست دقیقه نظر خود را تغییر دادند و به چیز دیگری رأی دادند.

آنها نهادهایی را که برای مدیریت دوره‌ی انتقال طراحی شده بود، نابود کردند، بنابراین اکنون آنها انتقالی بدون هیچ قانون و قاعده‌ای دارند که خود پوتین مدیریت می‌کند. برای این کار به اختیارات فوق‌العاده نیاز دارید. چگونه اختیار فوق‌العاده به دست می‌آورید؟ با جنگ.

این‌گونه بود که آنها به نقطه‌ای رسیدند که جنگ نیا داشتند، اما نه چنین جنگی. فکر می‌کردند یک نبرد سریع دارند و اعلام پیروزی می‌کنند، و سپس به نحوی که

می‌خواهند انتقال را مدیریت می‌کنند. پس از پایان این روند، شاید رئیس‌جمهور بعدی مصالحه با غرب را انجام دهد.

آنها ۱۰۰ درصد مطمئن بودند که همه چیز در اوکراین ظرف بیست و چهار ساعت فرومی‌ریزد. شاید این طرح می‌توانست در سال ۲۰۱۴ عملی شود، اما در سال ۲۰۲۲ عملی نبود. آنها شکست خوردند.

در شرایطی که الیت درگیر چنین بحرانی است، چه قدر در میان چپ روسیه برسر جنگ اختلاف وجود دارد؟ از دور به نظر می‌رسد که حزب کمونیست و اکثر اتحادیه‌های کارگری عملاً از جنگ حمایت می‌کنند.

جنبش مستقل اتحادیه‌ای در روسیه بسیار ضعیف است. اتحادیه‌های رسمی صرفاً بخشی از دولت‌اند و ربطی به جنبش کارگری ندارند.

در مورد حزب کمونیست فدراسیون، اساساً سه گرایش وجود دارد. اول، رهبران حزب کمونیست. آنها کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند و هر کاری که به آنها گفته شود انجام می‌دهند. سپس شما اعضای عادی حزب را دارید که عمدتاً با جنگ مخالف‌اند - افرادی مانند آندری دانیلوف. و مثل همیشه نوعی جناح میانه وجود دارد، سیاستمدارانی که خاموش و منتظرند ببینند چه کسی برنده می‌شود.

دیگر حزب سوسیال دموکرات، روسیه‌ی عادلانه، حتی بدتر است. آن‌ها اظهارات فوق‌العاده جنگ‌طلبانه و تقریباً فاشیستی می‌کنند، اما تعداد زیادی از افراد حزب را ترک کرده‌اند، و بدنه‌ی این حزب عملاً از دست رفته است. من اعضای را می‌شناسم که بسیار منتقدند، اما ترجیح می‌دهند سکوت کنند. فراتر از آن، البته چپ مستقلی هم وجود دارد که بیشتر در یوتیوب و تلگرام فعال است.

آیا هیچ یک از گروه‌های کوچک‌تر و مستقل پایه‌ی واقعی در جامعه دارند؟

فکر می‌کنم بله. شاید حاشیه‌ای به نظر برسند، اما هر نوع فعالیت سیاسی واقعی در روسیه در حال حاضر حاشیه‌ای است. آرایش مجددی دارد سر برمی‌آورد، و از این نظر، حضور قدرتمندانه برای ایجاد ریشه‌های واقعی در جامعه ضروری است. فکر می‌کنم با توجه به شرایط فعلی، عملکرد نسبتاً خوبی داریم.

چه اتفاقی در آینده می‌افتد؟ آیا شاهد گشایشی برای یک جنبش ضدجنگ یا ترقی‌خواه در جامعه‌ی روسیه خواهیم بود؟

فکر می‌کنم نیروی ارتش دارد ته می‌کشد. تحویل تجهیزات غربی وضعیت نظامی را به شکل بسیار جدی تغییر می‌دهد. خیلی شبیه جنگ کریمه است، وقتی انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها سلاح‌های برتری داشتند. اگر با افراد نزدیک به دستگاه نظامی روسیه صحبت کنید، به شدت نگران و گاهی حتی هراسان‌اند.

فکر می‌کنم اگر شکست‌های بیشتری در اوکراین رخ دهد، بله، اتفاقی می‌افتد. نمی‌دانم چه چیزی، اما رویدادهای مهمی قرار است رخ دهد. نمی‌گویم که آنها به کودتا دست می‌زنند، زیرا این با سنت نظامی روسیه هیچ خوانایی ندارد، اما می‌تواند به شکلی در جریان امور مداخله کنند.

اگر بخواهند به بسیج عمومی دست بزنند، یا مشمولان سربازی را گسترش دهند، آن وقت با یک شورش مواجه خواهیم شد. نمی‌دانیم دقیقاً شاهد چه واکنشی خواهیم بود، اما بسیار منفی خواهد بود.

همین دیروز داشتم با گریگوری یودین، یکی دیگر از جامعه‌شناسان چپ‌گرا در مسکو صحبت می‌کردم که به تازگی از خارج بازگشته است، او گفت: «ببین، اگر در اطراف مسکو بگردی، چه می‌بینی؟ همه‌جا حصارهای بزرگ. هیچ کشور اروپایی دیگری این همه حصار ندارد.» مردم پشت حصار به آنچه در آن سو می‌گذرد اهمیتی نمی‌دهند، آنها صرفاً حصارِ دور دنیای کوچک خود کشیده‌اند.

دولت از جامعه‌ی فعلی کاملاً راضی است. اما اگر مجبور شوند همه‌ی این حصارها را پایین بکشند، چیزی پدیدار می‌شود که کل بازی را تغییر می‌دهد. این جامعه‌ای متشکل از گروه‌های کوچک است که از یکدیگر جدا شده‌اند، اما در مقطعی خواه ناخواه با یکدیگر تلاقی می‌کنند. و این لحظه‌ی فرصت برای چپ، و برای همه‌ی کسانی است که خواهان تغییر اجتماعی‌اند. مردم باید یاد بگیرند که چگونه ارتباط برقرار کنند، چگونه سازمان‌دهی کنند و چگونه علایق جمعی خود را شناسایی کنند. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که به یکدیگر نزدیک می‌شوند و این فرصتی برای ماست.

بوریس کاگارلیتسکی استاد جامعه‌شناسی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی و اقتصادی مسکو و سردبیر *رابکور* است. کتاب‌هایش عبارتند از: *میان طبقه و گفتمان: روشنفکران چپ در دفاع از سرمایه‌داری* (راتلج، ۲۰۲۰)، *امپراتوری پیرامون: روسیه و سیستم جهانی* (پلوتو، ۲۰۰۷) و *بازسازی در روسیه: چرا سرمایه‌داری شکست خورد* (ورسو، ۱۹۹۵).

پیوند با منبع اصلی:

<https://jacobin.com/russia-ukraine-war-media-public-07/2022>
[apolitical-vladimir-putin](https://jacobin.com/apolitical-vladimir-putin)